

This PDF you are browsing is in a series of several scanned documents containing the collection of Peerzada Muhammad Ashraf Sahib. b 1958

CV:

Residence: Towheed Abad Bemina, Srinagar

https://www.facebook.com/peerzadamohd.ashraf.16

Former Deputy Director Archives, Archaeology and Museums Deptt. J&K Govt.

Former State Coordinator National Manuscripts Mission GoI.

Former Registering Officer Antiquities, Jammu and Kashmir Govt.

Former Registar National Records, Jammu and Kashmir Govt.

Worked as Lecturer Arabic in Higher Education Department.

Studied at Aligarh Muslim University.

Lives in Srinagar, Jammu and Kashmir.

From Anantnag.

Peerzada Muhammad Ashraf Sahib has an ancestral Collection of Rare Books and Manuscripts in Sharada, Sanskrit, Persian, Arabic, Urdu, Kashmiri in his Home Town Srinagar.

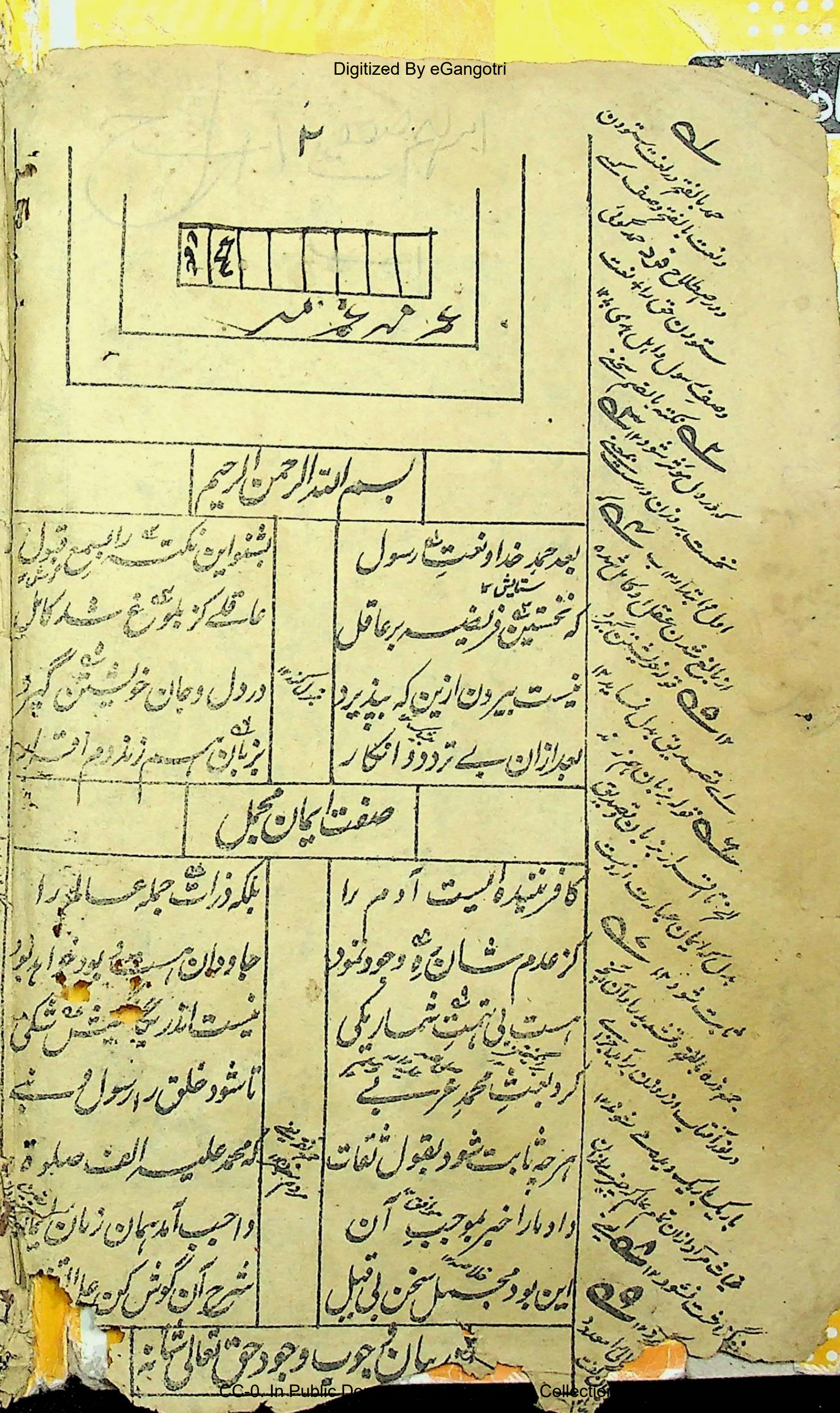
Besides manuscripts, he also has many rare paintings (60+).

Collectors and Art/Literature Lovers can contact him if they wish through his facebook page


student exercise
notebook



ما شاء الله لا قوة الا بالله
بحمد الله کہ کتاب مستطاب جامع مسائل عقائد اہل سنت و جماعت مسمیٰ بہ
اعتقادنامہ
تصنیف ... جامی قدس سرہ السامی
باہتمام ... فخر التجار عائذ باللہ خادم اہل اللہ فقیر اللہ عفا اللہ عنہ و عن الدیہ ...
در مطبع محمدی واقع لاہور مطبوع گردید



عمر محمد احمد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول ‌‌ — ‌‌ بشنو این نکته را بسمع قبول

که نخستین فریضه بر عاقل ‌‌ — ‌‌ عاقلے کز بلوغ شد کامل

نیست بیرون ازین که بپذیرد ‌‌ — ‌‌ در دل و جان خویشتن گیرد

بعد ازان بے تردد و انکار ‌‌ — ‌‌ بزبان هم زند دم اقرار

صفت ایمان مجمل

کافریننده ایست آدم را ‌‌ — ‌‌ بلکه ذرات جمله عالم را

کز عدم شان وجود نمود ‌‌ — ‌‌ جاودان هست بود خواهد بود

هست بی تهمت شمار یکی ‌‌ — ‌‌ نیست اندر یگانگیش شکی

کرد بعثت محمد عربی ‌‌ — ‌‌ تا شود خلق را رسول و نبی

هر چه ثابت شود بقول ثقات ‌‌ — ‌‌ که محمد علیه الف صلوة

داد ما را خبر بموجب آن ‌‌ — ‌‌ واجب آمد همان زبان اقرار

این بود مجمل سخن بی قیل ‌‌ — ‌‌ شرح آن گوش کن بحال [illegible]

در بیان وجوب وجود حق تعالی شانه

هرکرا عقل خرده بین باشد | بی‌تکلف بر این سخن یقین باشد
کاسمان و زمین و هرچه درو | باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو
نیست او را از صانعی چاره | که بود فیض بخشش همواره
خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بی دست خامه زن که شنید
هرچه آورد سوی هستی پی | یافته هستی و بقا از وی
نه عرض ذات او نه جوهر | هرچه بندی خیال ازان برتر
همه محتاج او نشیب و فراز | او مبرا از احتیاج و نیاز
اول او بود و کائنات نبود | یافت از وی جمله کائنات وجود
آخر او ماند و نماند کس | کنه او را جز او نداند کس
از همه در صفات و ذات جدا | لیس شیء کمثله ابدا

در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانه

واحد است و بذات خویش احد | وحدتی برتر از شمار و عدد
هرکرا حدتش شود مشهود | از عدد فارغ است از معدود
ساحت عزتش بود زان پاک | که کند کس توهم و ادراک
ره بامکان نیافت همتائیش | تنگنائی محال شد جائیش
گر خدا بودی از یکی افزون | کی بماندی جهان برین قانون
در فیض وجود بسته شدی | تار پود بقا گسسته شدی
همه عالم عدم شدی باهم | بلکه بیرون نیامدی ز عدم
داند آن کش ز عقل دارد بهر | که دو شه را چو جا نشود یک شهر

سلک جمعیت از نظام افتد	رخنه در کار خاص و عام افتد

بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانه

به صفات کمال موصوف است	به نعوت جلال معروف است
باشد اسمای او چنان بسیار	که بود برتر از قیاس و شمار
در خبر گرچه هست چند کم یک	هست نسبت بآنجناب اندک
ور چه باشد هزار و یک مشهور	نیست اندر هزار و یک محصور
همه پاک از شبه بری از شین	همه با ذات او نه غیر نه عین

بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه

از صفاتش یکی حیات آمد	که امام همه صفات آمد
نه حیاتش بروح و نفس و تن است	بلکه او زنده هم بخویشتن است
او بخود زنده است و پاینده	زندگان دگر باو زنده

بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه

هست بعد از حیات علم و شعور	علمی از سبق جهل و فکرت دور
متعلق بجمله کلیات	متجاوز ازان بجزئیات
ذره نیست از مکین و مکان	که نه علمش بود محیط بآن
عدد ریگ دریا یا بطحا	عدد برگها بستانها
همه نزدیک او بود ظاهر	همه در علم او بود حاضر

بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه

وز پی آن بود ارادت و خواست	خواستی لایزال بی کم و کاست

فعلهاے کہ از همه اشیا	آید و در جهان شود پیدا
گر ارادی بود چو فعلِ بشر	ور طبیعی بود چو میلِ حجر
منبعش جمله از مشیت اوست	منتهی بر کمال حکمت اوست
نخلد بی ارادتش خارے	نگسلد بی مشیتش تارے
فی المثل گر جهانیان خواهند	کہ سرِ موے از جهان کاهند
گر نباشد چنان ارادت او	نتوان کاستن سرِ یک مو
ور همه در مقام آن آیند	کہ بر او ذرهٔ بیفزایند
ندهد بی ارادت او سود	نتوانند ذرهٔ افزود

بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانه

بعد از ان قدرتے بود کامل	مر مرادات را همه شامل
در همه کار و در همه حالت	کارگر بے توسط آلت
اثرِ آن کہ بعدم کہ رسید	رخت بر خطهٔ وجود کشید

بیان سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانه

هر یک از وصف سمع و وصف بصر	نیست جز علم معنی دیگر
نیست از گوش سر شنیدن او	نیست موقوف دیده دیدن او
بشنود خواه دور یا نزدیک	بیند آن روشنست و گر تاریک
حال هر ممکنی بکتمِ عدم	بیند و داند و نه بیش نه کم
در سوال و طلب هر آنچه رود	بر زبانش یگان یگان شنود

بیان کلام حق سبحانه و تعالی شانه

آخرین وصف کان کلام بود / نه بحلق و زبان و کام بود
بر کلامش سکوت سابق نے / تهمت خامشش لاحق نے
حق تعالی چو بی عبارت و حرف / با عدم گفت نکتهاے شگرف
عدم آمد ز ذوق آن سخنان / بقضا وجود در رقص کنان

بیان صفت خلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضا حق تعالی شانه

حادثات جهان چه شر و چه خیر / همه تقدیر او بود لا غیر
فعل ما خواه زشت خواه نکو / یک بیک هست آفریدهٔ او
نیک و بد گرچه مقتضاے قضاست / این خلاف رضا و آن برضاست
هرچه خواهد کند ز منع و عطا / نیست کس را مجال چون و چرا
عدل و فضلست سوے او منسوب / ظلم باشد ز فعل او مسلوب

بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام

زانچه از کتم آمده بعیان / صنف اول صف ملائکه دان
بندگانند جمله فرمان بر / ناکشیده بکفر و عصیان سر
متصف نے بمادگی و نرے / ورزنا شوهرے همیشه بری
همه از وصمت عناد مصون / مستقر در مقام لایعصون
بعضے اندر شهود حق دائم / در جمال و کمال او هایم
بیخبر زانکه در نشیمن بود / عالمی هست و آدمی موجود
دیده بر غیر حق نینداز ند / با خود و غیر خود نپردازند
قسم دیگر مدبر اشباح / متصرف دران صباح و رواح

گرده هر یک بموجب تقدیر ‌‌‌ ورنشان کار تصرف و تدبیر

گردش آسمان از ایشان ست ‌‌‌ جنبش جسم و جان از ایشان ست

نه فتد قطرهٔ نم و باران ‌‌‌ نه به بر شهر و دشت و کهساران

تا که با آن فرشته نآید ‌‌‌ کش بآنجا برد که می شاید

نه دمد برگ تازه از شاخ ‌‌‌ در چمنها و بیشه‌های فراخ

که نه جمع فرشته را امثل ‌‌‌ باشد اندر وجود آن مدخل

از ملائک چهار مشهور اند ‌‌‌ که باسمای خویش مذکور اند

وحی و تنزیل کار جبریل ست ‌‌‌ نفخ در صور از سرافیل ست

کافل رزقها ست میکائیل ‌‌‌ قابض روحها ست عزرائیل

چار دیگر موکل بشر اند ‌‌‌ که نویسندگان خیر و شر اند

دو بروز اند با وی و دو بشام ‌‌‌ بر یمین و یسار کرده مقام

کاتب الخیر آن یکی نه یمین ‌‌‌ شر و عصیان رقم زند دومین

مینتوانند پیش چشم بشر ‌‌‌ که نمایند خویش را بصور

خاصه در چشمها دیان سبل ‌‌‌ از اولو العزم انبیا و رسل

بیان ایمان با نبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام

انبیا برگزیدگان حق اند ‌‌‌ برده از کل با خلق سبق اند

بر سوای خود از بنی آدم ‌‌‌ فضل دارند بر ملائکه هم

نفس و شیطان بقصد جرم و گناه ‌‌‌ نتوانند زد بر ایشان راه

ور بفرض محال یا نادر ‌‌‌ از یکی زلتی شود صادر

پیش ارباب شرع و دین آنم	مشتمل بر مصالح ست و حکم
آدم آن دم که خورد گندم را	تخم میکاشت نسل مردم را
دانه را که خورد از آن شجره	شد وجود من و نواش ثمره

بیان افضلیت نبی ما محمد صلی الله علیه وسلم

هست بر مقتضای اهل ازل	بعضی از بعض فضل و اکمل
در همه افضل احمد عربیست	که ز حق سوی ما رسول و نبی ست
آن فضائل که انبیا را بود	وان شمائل که اصفیا را بود
گر شود جمله مجتمع باهم	همه باشد ز فضل احمد کم
هر نبی را که حجتی دادند	جانب امتی فرستادند
نیست مبعوث پیش شرع شناس	غیر احمد کسی بکافۀ ناس

بیان خاتم المرسلین بودن آنحضرت صلعم

خاتم الانبیاء والرسل ست	دیگران همچو جزو او چو کل ست
در پی او رسول دیگر نیست	بعد او هیچکس پیمبر نیست
چون در آخر زمان بقول رسول	کند از آسمان مسیح نزول
پیرو دین و شرع او باشد	تابع اصل و فرع او باشد
دین همین دین و شرع او داند	همه کس را بدین او خواند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت صلعم جمیع شریعتهارا

شرع او ناسخ شریعتهاست	هر شریعت که غیر او ست بپاست
گرفته حکم شرع این سرور	متفق با شریعت دیگر

نیست آن را متابعت اصلا	جز از آن رو که شرع اوست روا

بیان معراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم

برده بیدار حق شب از بطحا	تن او را به مسجد اقصی
کرد از انجا سفر بپشت براق	متوجه بقطع سبع طباق
بر سموات یک بیک بگذشت	با همه انبیا ملاقی گشت
دید هنگام عرض خلد و جحیم	هر که بود اندران دو جای مقیم
چون شد اطباق آسمان طی	ماند در سدره جبرئیل از وی
رفت زانجا بیاری رفرف	بمقامی ز منتهی اشرف
بلکه جایی که جا نبود آنجا	محرمی جز خدا نبود آنجا
دید بیها بدید آنچه بدید	وانچه بود از شنیدنی بشنید
روی زانجا بجای خویش آورد	خوابگاهش هنوز ناشده سرد

بیان معجزات انبیا و کرامات اولیا علیهم التحیة والثنا

خرق عادات از نبی و ولی	هست بر فضل شان دلیل جلی
اگر اظهار آن میان امم	هست با دعوی نبوت ضم
باشد آن معجزه بعرف انام	ورنه آمد کرامت اندر انام
از ولی خارقی که مسموع ست	معجزات نبی متبوع ست
معجزاتی که انبیا را بود	مثل آنها رسول ما را بود
ای بسا معجزه که او را هست	که نداد ست انبیا را دست

بیان ایمان بکتابهای حق جل علی

هست از آنکه کتابها بسیار | گشته نازل بر انبیای کبار
صد و چار ست در خبر مذکور | لیک آنرا اندران قرآن محصور
هر کتابے که کرده حق انزال | باید ایمان بآن علی الاجمال
همچو توریت آن کتاب کریم | بر کلیم و صحف بر ابراهیم
دیگر انجیل کامدست فرود | بر مسیح و زبور بر داؤد
جامع این چهار قرآن ست | که محمد مبلغ آن ست
معنی و لفظ او بود معجز | ناید از خلق مثل آن هرگز
فصحائے عرب اگر بتمام | سحر ورزند در ادائے کلام
عاجز آیند قاصر و مضطر | یکسر از مثل سورهٔ اقصر

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باریتعالی

چون کتاب خدا کلام خداست | از صفات کلام بنده جداست
لیکن از حق کران چو معنی ازلے | لایزالیست دان و لم یزلے
ق
حرف و صوت که نو بنو حادث | میشود نیست چون دو آن لابث
باشد آن پیش عقل خرده شناس | مر کلام قدیم را چو لباس
وسید هم گر شود لباس بدل | شخص صاحب لباس را چه خلل

بیان فضیلت امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سایر امم

امت احمد از میان امم | باشد از جمله افضل و اکرم

اولیای کرامت او بیند	بیشتر و بیشتر صحبت او بیند
رهبران ره هدی باشند	بهتر از غیر انبیا باشند
خاصه آل پیمبر و صحابه	که همه بهتر اند در هر باب
در میان همه بود تحقیق	بخلافت کسی به از صدیق
در پی آن بود از آن احرار	کس چو فاروق لائق آن کار
بعد فاروق جز ذی النورین	کار ملت نیافت زینت و زین
بود بعد از همه بعلم و وفا	اسد الله خاتم الخلفا
جز بآل کرام و صحبت عظام	سلک دین نبی نیافت نظام
نام شان جز باحترام مبر	جز بتعظیم سوی شان منگر
همه را اعتقاد نیکو کن	دل ز انکارشان بیکسو کن
هر خصومت که بود شان باهم	متعصب مزن در آنجا دم
بر کس انگشت اعتراض منه	دین خود را مگان ز دست بده
حکم این قصه با خدا بگذار	بندگی کن ترا بحکم چه کار
وان خلافی که داشت با حیدر	در خلافت صحابیی دیگر
حق در آنجا بدست حیدر بود	جنگ با او خطای منکر بود
آن خلاف مخالفان مپسند	لیکن از طعن و لعن لب بربند
گر کسی از خدای لعنت کرد	نیست لعن ار بتواش در خورد
ور باحسان و فضل شد ممتاز	لعن آخر بجا نگردد باز

بیان آنکه کافر گفتن نماز خوانان را جائز نیست و اعتبار کار بر خاتمه است

هر که شد تابع اهل بیت رسید — که باورده نبی گروید
گرچه صد بدعت و خطا و خلل — بینی از وی ز روی علم و عمل
مکن او را بسبز زنش تکفیر — مشمارش ز اهل نار و سعیر
ور نه بینی کسی ز اهل صلاح — که رود در راه دین صلاح و فلاح
از مناهی بکل شود یکسوی — با دوام جهد به کلی روی
کند از وضعها و نافلها — سوی عقبی روانه قافلها
بیقین ز اهل جنتش مشمار — ایمن از روز آخرتش مگذار
مگر آنکس که از رسول خدای — شد بشر بجنت الماوای
گرچه ده کس بود در آن مشهور — اندر آن ده مدار شان محصور
زانکه جمعی ز آل پاک سرشت — هم بشارت رسید شان بهشت

بیان سوال منکر و نکیر و عذاب قبر

هر که از زیر خاک شد منزل — دو فرشته بصورت هائل
پیشش آیند از ره اشتعال — امتحان را ازو کنند سوال
که خدای تو و نبی تو کیست — ز آن همه دین که بود دین تو چیست
گر بگوید جواب شان بصواب — برهد از غم عذاب و عقاب
فسحت قبر او بیفزایند — روزنی از بهشت بگشایند
گرد داورا عیان چه صبح و چه شام — که کجا دارد از بهشت مقام
ور نگوید جواب شان در خورش — آتشین گرز آیدش بسر
ناله او بوقت گرز خوری — بشنود غیر آدمی و پری

آدمی و پری اگر شنوند	از خوف خواب و خور نفور شوند
تنگی گورش آنچنان فشرد	که دو پهلوے او بهم گذرد
بگشایند روزنے ز سقر	تا دران بنگرد بشام و سحر
جاے خود را ببیند از دوزخ	آوخ از حالتے چنین آوخ

بیان دمیدن اسرافیل صور را براے اماتت و احیاے خلق

چون شود نوبت جهان آخر	وز قیامت نشانها ظاهر
نشود یافت هیچکس بجهان	کالله الله بر آیدش ز زبان
مر سرافیل را دهد دستور	حق تعالی که در دمد در صور
زان دمیدن خلایق عالم	همه میرند چون چراغ از دم
عمرها زیر گنبد دوار	نشود از جنس آدمی دیار
بار دیگر ز حق شود مأمور	که کند نفخ صور صاحب صور
در دمد در قوالب ابدان	یکدم زدن هزاران جان
گرچه ابدان بود پراگنده	همچو آتش بدم شود زنده

بیان نامهاے اعمال

از پے نفخ صور بعد نشر	چون شود حشر کرده در محشر
سوی شان بعد انتظار گران	نامهاے عمل کنند روان
سعدا را دهند بهر شرف	نامه از سوے دست راست بکف
اشقیا را صحیفهاے درشت	از سوی چپ دهند یا پس پشت

بیان سنجیدگی اعمال در میزان

وضع میزان کنند از پی آن	تا بسنجند طاعت و عصیان
آن کش افزود کفهٔ حسنات	شاد گردی کو شد ز اهل نجات
وان کش افزود پلهٔ عصیان	خون گری گو که ماند در خسران

بیان پل صراط و عبور از آن

چون ز میزان و وزن آن برهند	بر جهنم پلی عجب بنهند
پلی ز انسان که از قدم تا فرق	عابران را بود در آتش غرق
تیز چون تیغ بلکه افزون هم	عرض آن موی بلکه از مو کم
هر که باشند ز مومن و کافر	بر سر پل کنندشان حاضر
هر که کافر بود چو بنهد پای	قعر دوزخ شود مر او را جای
مومنان را رسد ز حق تایید	لیک بر قدر قوت توحید
هر که را بر طریقت نبوی	خود نبود دست غیر راست روی
دوزخ از نور او کند پرهیز	بگذرد همچو برق خاطف تیز
یا چو مرغ پران و باد وزان	یا چو چیزی دگر ور از آن
وانکه ضعفی بود در ایمانش	نبود زان گذشتن آسانش
بلکه در رنج آن گذرگه تنگ	باشد او را بقدر ضعف درنگ
لیک باید خلاص در آخر کار	گرچه بیند مشقتی بسیار

بیان مواقف پنجگانهٔ قیامت

پنج آمد مواقف عرصات	که مطیعان بایستند و عصات

کرده آماده خالق داور	بعد هر موقفی سوال دگر
ورنه در هر یکی ز سختی حال	رنج بینند هزار سال ملال
آنکه گوید جواب خود بصواب	طی به هر موقفی کند بشتاب

بیان خلود کفار در آتش و برآمدن عصاة مومنان بشفاعت یا بمحض رحمت

هر که افتد بدوزخ از کفار	بود	جاودان جای او بدان دربار
ور بود مومنی فتاده ز راه		سوزد آنجا بقدر جرم و گناه
یا خود از شفاعت شفعا		یا بماند ازان جزا و سزا
ور دری از شفیع بخشاید		ارحم الراحمین ببخشاید

بیان حوض کوثر

چون ز دوزخ کنند خلق گذر	شست و شوی کنند در کوثر
دود دوزخ ز خود فرو شویند	سوی جنت سرای خود پویند

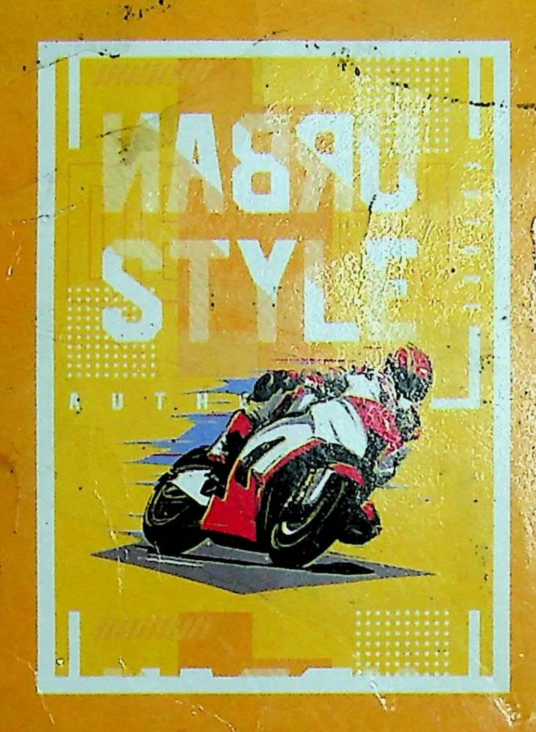
بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

درجات بهشت باشد هشت	که بقول ثقات ثابت گشت
هر یکی را بقدر علم و عمل	دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد	هرگزش دل ز غصه نخراشد
نعمت او بود برون ز شمار	برتر از جمله نعمت دیدار
هم ببینند خدا را ببصر	چون شب چاردهم مه انور
هست دیدار حق اجل نعم	و به ایشان تکلم و کرم

تمت

نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از خادم اہل اللہ فقیر اللہ غفر اللہ ولوالدیہ

وصلی اللہ علی شانِ محمدؐ یقول الرب فی شانِ محمدؐ	فصلّوا اھل ایمانِ محمدؐ اطاع اللہ من طاع الرسول	وسبحان الذی اسریٰ [illegible] کذا منصوص قرآنِ محمدؐ
خوشا روزیکه بلبل در غم گل ز سوز بار ہجرانِ محمدؐ	رسد اندر خیابانِ محمدؐ دلم انسر زره شد سوراخ سوراخ	خدارا سوختم در ملک پنجاب ز نوک تیر مژگانِ محمدؐ
رہی چھپے رہ نگاریم بسته از بند سخن پس بته در دبانِ محمدؐ	کمند لطف پیچانِ محمدؐ عطا کر خالق بس حوض کوثر	دا جنت چه [illegible] کچھ سیراب [illegible]
میں ہاں نہ کر نبی نے نوکر انداز کہ جاوے درد ہجرانِ محمدؐ	ہوا خواہ غلامانِ محمدؐ محمد کیوں نہ سانوں بخشواوں	دکھا میں وں خداوند [illegible] جو ہے یہ شان شایانِ [illegible]
بشر کیا لکھ سکے شانِ محمدؐ خدا شانوں سے ہے شانِ محمد ہوئے وہ باعثِ ایجادِ عالم بکر لیویں سگے دامانِ محمدؐ ہے رضوان باغبانِ خیر الورےٰ کا جو دیکھے شوکت و شانِ محمدؐ ابوبکر و عمر عثمان و حیدر ہے جاری ان سے فیضانِ محمد	خدا خود ہے ثنا خوانِ محمدؐ [illegible] جو ہوا ہے جان و دل سے ہوئے ہیں سب یہ احسانِ محمدؐ [illegible] گے حشر سے جنت کو [illegible] کہ جنت ہے گلستانِ محمد ہوئی توریت اور انجیل منسوخ دل و جان سے ہے قربانِ محمدؐ فقیر اب ہو گیا ہے شادی جا[illegible]	شبِ معراج [illegible] ہے بیشک وہ [illegible] ہر اک ہے حشر میں [illegible] طفیلِ چشمِ گریان [illegible] زہے سجدے میں [illegible] ہوا نازل جو قرآنِ محمدؐ جناب غوث اعظم قطب [illegible] بنا حب سے ثنا خوانِ [illegible]
بندۂ پروردگارم امتِ احمد نبی مذہب حنفیہ دارم ملت حضرت خلیل گر کسے گوید وہابی [illegible] تقریر من ہست ایمانم بقرآن ہم باقوال نبی اثر کو قولی بخیر المصطفےٰ گفتا امام صاحب نقصان کہ باشی نعمانی غبی	بیان عقیدہ خود مہتمم کتاب ہذا از خادم اہل اللہ فقیر اللہ سلمہ میگوید خود لہٰبی باشد از اطباع براہب [illegible] آنچہ قال اللہ بنا باشد ز اقوال رسول [illegible] باشد قول اجداد [illegible] ظاہر و باطن [illegible] دراین اعتقادم [illegible]	دوستدار جملہ یاران [illegible] جان فدائی غوث اعظم دل [illegible] [illegible] عاجزم [illegible] فاتحہ [illegible] فہم کن این نکتہ را از جودت [illegible] یاد گیر ازاگفتہ [illegible]


URBAN
STYLE


eco
friendly paper


Beti
BACHAO
Beti
PADHAO


स्वच्छ
भारत

